

# شمال شیمی

سرگاو توی خمره گیر کرده!  
دخو مصندوق نمیداند با شمشیر گردن گاو را بزند یا با چکش خمره را بشکند!؟



# مجلس چهاردهم نمیتواند دولت را از بحران کنونی رهایی بخشد!

## اکثریتی که از دولت ساعد پشتیبانی میکنند بملت ایران خیانت می ورزند!!

شش ماه از کابینه غیر متجانس ساعد گذشت و در این مدت بزرگترین نقایق گرانمای تاریخ را از دست داد و نتوانست کوچکترین قدمی برای رفع حواجج عمومی بردارد. بازیکرانی که در تماشا خانه سیاست ایران بروی صحنه میبایند پیوسته عده معدود و بخصوصی هستند که جز میدل نمودن لباس منظور دیگری ندارند و تا میتوانند در مدت زمامداری خود مردم را باخده و فریب؛ با حرف و وعده، با امیدواری بی اساس، سر میدوانند در کابینه کنونی ساعد نظایر این گونه اشخاص و وزراء؛ بسیار هستند و باید اذعان کرد هیچکدام نتوانسته اند مطابق برنامه ای که دولت در روزهای اول تثبیت خویش در مجلس خوانده فقط خوانده عمل نمایند، عمل در هیئت وزیران حرف بوجوبی اساسی است، و تنها حرف جای عمل را در قلوب زمامداران نا لایق ما احراز نموده است.

تا این دولت با پشتیبانی اکثریت مجلس چهاردهم بر سر کار است، تا این عده طفیلی های بیمایه برگرد مردم سوارند

## ماه رمضان

با بای مردم مسلمان . يك مسئلهی دینی از شما پرسیم خواهشمندم جوابش را صحیح و سالم مرحمت کنید :  
روزه ماه رمضان بیه واجب است . فلسفه اش هم اینست که با بدروزه بگیریم و از خوردن يك وعده غذا خود داری کنیم تا این ترتیب بفکر گرسنگان و بیچارگان باشیم . بسیار خوب ؟  
اما وقتی يك مملکت : تمام افرادش از صغیر و کبیر لات و گرسنه باشند روزه گرفتن چه صورتی دارد و چه اشخاصی باید بفکر مردم باشند ؟

يك اقلیتی داریم باسم کردن کلانها و بولدارها آنهاهم که اهل روزه موزه نیستند . پس تکلیف ما با این مسئله بیچیده و غامض چیست ؟؟  
بفرمائید!

و همه ماهه از حاصل دسترنج فقیران و بیچارگان حقوقهای گزافی به جیب میزنند ، تا بدین طریق رشته امورات سیاسی و اقتصادی ما از هم گسیخته شده است ، هرگز نباید انتظار داشت که دولت از بحران و ملت از اغتشاش و نا امنی کنونی رهایی یابد ، بلکه هر روز و هر ساعت باید منتظر روزهای سیاه تر و هولناک تری بود ؛ تا شاید يك جنبش و انقلاب شدید عمومی بتواند رشته حیاتی ما را استوار ساخته و از این بدبختی و زبونی همیشگی رهاییان بخشد .  
ای انقلاب خون .  
ای انقلاب مقدس .

## سربازان امریکائی

آلوده شده اند  
میدانید آلوده چه ؟  
آلوده تر باک : تر باک بی بی تر باک مست کننده تر باک لذت بخش  
لیسی از سربازان آمریکائی که مقیم کشور شش هزار ساله جم هستند هنگام رفتن از ارمغان خوبی با خود خواهند برد :  
**تر باک !**

این سربازان جوان چشم و گوش بسته چنان بالذت و شغف تر باکهای گوشه و کنار شهر را دود میکنند که شخص خیال می کند اصولاً اینها ذاتاً تر باکی بوده اند . جانم به آب و هوای مملکت خودمان که رستم زال را از پای درمی آورد

## مسعود شکیبی

## نیست که نیست

ناله های دل مارا اثری نیست که نیست  
شام تار و وطن را سحری نیست که نیست

هر چه فریاد زد دل میکشم از بهر وطن  
بجز از ناله دلم را نمری نیست که نیست

کشور ما بگلستان ارم می ماند  
که در آن بلبل بی بال و پری نیست که نیست

چهره ها سرخ چو خون و همه لبها خندان  
نیمه شب سوی خدا چشم تری نیست که نیست

همه خرم همه خوشدل همه شاد و خرسند  
از غم و ناله دلی را خبری نیست که نیست

میرود یار در آغوش رقیب و گوید  
که برو با تو دلم را نظری نیست که نیست

آتش افتاده میان دل و دل همسوزد  
سینه گوید که مغز و غم خطری نیست که نیست

شادم از اینکه خنده کشور جم بستانی  
و ندرین ملک چو من خونجگری نیست که نیست

## آقای فیروز آبادی

برای آقا زاده دست و پا میکنند !!

چه عیبی دارد که محمد فیروز - مگر وقف نامه بیمارستان را پدر آبادی آقا زاده آقای فیروز آبادی از ارجمندشان بنام ایشان نکرده اند ؟ مگر شهر ری و کیل شود .  
باید در مجلس شورای ما نمونه ای از

## دیوان الجراید الایرانیه !

باختر - چگونه سهیلی بجهان «می» ما خبانت کرد ؟  
نسیم شمال - ای آقا . مگر شاهم می برستید ؟  
کوشش - بوسیدن آئینه  
نسیم شمال - معلوم میشود چیزی کیرت نیامده که آئینه را می بوسی مگر نیدانی .

خود بوسیدن خطاست بایستی اجناس لطیفه را بوسید  
ستاره - ما به برلن میرویم  
نسیم شمال - بفرمائید این چانه معلوم میشود آلمان و فیل شده اید یا کلا تان بوی قرمه سبزی گرفته

دش - قتل و هجوم در شاهرود آیا این اتفاقات نشانه چه جریاناتی است ؟  
نسیم شمال - نشانی هفده آند ثانی ، چقدر شما کند ذهن هستید ؟  
ایران - فروشندگان اشک  
نسیم شمال - یاد ۱۷ اسفند بهیچ خورشید ایران - ریش استیفا هم در آمده است  
نسیم شمال - بفرستید اصلاحش کنند

تهران مصور - شب واد کدام چنین بودی ؟  
نسیم شمال - چه عرض کنم سینما رفته بودم  
ندای عدالت - رمز نفوذ در دیگران

نسیم شمال - والعلال مشکلات والبول .

آرزو - آقای وزیر جنک اگد پاسخی دارید چرانی دهید ؟

نسیم شمال - آقای آرزو دادم پست بیارود هنوز نیاروده است

اطلاعات - ملکه که در جستجوی خوشبختی تحت و تاج خود را رها نموده

نسیم شمال - آقای شهردار که در راه کله شقی وی آبی پست خود را از دست داد

رهبر - آموزگار بیسواد

نسیم شمال - تمام آموزگارهای دبیرستانها و دبستانهای ما

رعده امروز - سه ماه است بی آب مانده اند پلیس هم ندارند

نسیم شمال - پس چرا زنده اند ؟ برای اینکه آجان نداشته اند

انسانهای ماقبل تاریخ و مظهری از پر شک مجازهای عصر طلائی باشد ؟  
حق با آقای فیروز آبادی است ؟

### روزنه امید



-۲۵-

اما امشب، آخرین شب دیدار شما است، آخرین دیدار عشق است، امشب باید خواهر محنت کشیده من بر سر نعل تو نوبه کند، گریه کنند، شیون کنند، براتو دیگر گرزنده نغوای، مانده از دست من جان بدر نغوای برد با دستهای من از بین خواهی رفت...

**امشب من قتل خواهم گرد، آدم خواهم کشت ، ترا خواهم کشت.**

تیسم خونسردانه می بر لبان من نقش بست، یک تبسم دیوانه کننده و چون انگیز بدون اینکه کوچکترین حرفی بزنی، رویم را از او سر گرداندم بطرف دولا بچه کوچک اتانم رفتم، دست بردم و از میان تاریکی لوله سرد و خشک اسلحه ام را گرفتم، آنرا برداشتم، جلو آمدم، خیلی جلو آمدم، بطوریکه نفس های تند و عمیق او بصورت من میخورد، اسلحه را در دست از گذاردم و گفتم:

«بگیرید! آقای محترم... من آدم بسیار خوبی هستم، جوان نازنینی هستم که وسیله این قتل راهم در اختیار شما میگذارم، راستی چقدر نامرد خواهید بود اگر باین کار اقدام نکنید، نترسید فقط یک تیر کافی است، یک تیر بر روی قلب من، اعصاب باشید دستتان نلرزد، خود را کم نکنید، من شمارا تبرئه خواهم کرد، نخواهم گذارد خون من گریبان شما را بگیرد، هم اکنون روی این صفحه کاغذ خواهم نوشت که من اتحار کردم و کسی مسبب و محرک خود کشی من نیست!»

شما ماشه را فشار دهید، تیر را خالی کنید! این من، این سینه من، این قلب من! امید وارم نشانه گیری شما خوب باشد امیدوارم تیر انداز قابلی باشید، امیدوارم به خطا نروید...



### کمی بخندید تابگویم که:

پیشخدمت اداره دادگاه بغش توران می گفت زنک سیم اخبار ما خراب شد ، هر چه متخصصین آمدند ، نتوانستند درست کنند ، من خودم در عرض یک دقیقه درست کردم! نمی دانم دولت چرا باین اشخاصی که هیچی نمیفهمند حقوق می دهد؟

دیشب که سینما رفته بودم، خیلی شلوغ بودم و متوجهی که مردم برای بیرون رفتن هجوم میآوردند دیدم جوانک خیلی شیک، و شگون ریزی از پای من گرفت! دانستم که اشتها بجای پای خانم قشنگ جلوی من مرا و شگون گرفته است و چون خجل شده بهانه بستن بند کفش توی آن شلوغی خم شدم ترا بغذا خنده دار نیست؟

آقای شیکی در کنار خوابان ایستاده بود و ادرار میکرد و در همان زمین با خانم شیک خود که از جنس کفش های پنج اشکوبه و کیف های کندی بود صحبت میکرد -

تنها کافه ای که از شر خانمهای نجیب قرن بیستم محفوظ بود لقاظه بود که او را هم وارد کردند ، ای آقا از دخل که نمیشود گذشت!

— بست وزارت و نصت وزیری ما مثل سن تانر است ، بازیگر همان بازیگر است منتها سن عوض میشود ، دروغ عرض نمیکنم!

— زایشگاه جدیدی برای سگها در میدان سرچشمه ( میدان خوار و بار فروشی ) تأسیس شده است . از صوم سگدار ها برای زایمان سگهایشان دعوت میشود . جانی بنام میوه های هاری از میکروبرا ، قربان ورزشهای صبح رادیو ، عجب خرتوخری است — مدیر سینما ایران میخواهد

فیلم دزد بغداد را در سینما ایران نمایش بدهد زیرا میترسد دخل صندلی هایش را بیاوردند؟ چیز عجیبی است! این ملت تفریح هم سرش نمیشود « سوسکی بالا »

۱۰۵۶

— سر باز کیست؟  
— سر باز کسی است که توستری خور وزیر بار زور و مطیع انسر مافوق باشد .

— دهه! فضولی موقوف امثل آدم حرف بزنی تو همین نکن! انسر چیست؟

— انسر یعنی درجه دار!  
— درجه دارد که چه کند؟  
— که استفاده کند

— چطور از درجه استفاده میکند؟  
— عرضم بحضورتان که وقتی درجه دار شدند پدر زیر دست راد میآوردند - هر تر سر خدمت حاضر میشوند، نوکر هفت و میجانی هم میگیرند .

— تو عجب خیر ندیده بدذاتی هستی خوب دیگر چکار میکنند؟

— دیگر هزار جور استفاده دارند مثلا...

— مثلا ندارد ، جیره اضافه میگیرند تا بوس زیر باشان است با اتومبیل هم که دیگر خوشند .

— جانم چرا دیوانه شدی اتومبیل که خوشی ندارد . مال دولت است .

کارهای دولتی را انجام میدهد ، اختیار دارید . کارهای دولت در طلبک و تجریش و زرگنده و دربند و در که چکار میکنند؟

— چطور؟

— هیچی مثلا فرض بفرمایید اتومبیل شماره زرد ( ۱۰۵۶ ) که همیشه خانواده جلیله را سواری میدهد و وجود مبارکشان را بیشتر به در که و کمتر به تجریش و دربند میبرد . اینها جزو امور خدمت دولتی است؟

— همه اش همین؟  
— بله .. همین

— مرده شور تر کیب میخرفت را ببرد . دو ساعت است مقدمه می چینی . . . صاف بگو اتومبیل شماره ( ۱۰۵۶ ) متعلق پارتش اغلب اوقات مورد سوء استفاده است و افراد خانواده مکرر را بشهر برانان و اطراف شهر گردش می دهد . اینکه طول و تفصیلی ندارد . . .

چونت بالا بیاد بچه!

### نمیشود!

تا دانش و دین آلت جبارانند این کار گران خادم بیکارانند از لوت بدی نمیشود دنیا پاک تا حاکم خلق، خان و سردارانند

# نفت فروش!

دغدغه خاطری بغواب میرفت

...

چهار روز بود که دیگر همسایه ها صدای لرزان نفت فروش ژولیده خود را نمی شنیدند، چهار روز بود که بهر دری میزدند، سرافی از او نمیافتند، نفت فروش غائب شده بود، بعضی میگفتند بیمار است اما امروز صبح زن بیچاره ورخت شور او همه را از اشتباه بیرون آورد، میان کوجه ایستاد و در حالیکه بغض راه گلویش را گرفته بود ناله کنان گفت

«دیگر شوهرم نفت فروش نمیکنند، عقب کس دیگری بروید؛ برای اینکه سرمایه او را از دستش گرفته اند؛ برای اینکه چهار شبانه روز است در آتش تب میسوزد و از ته دل فریاد میزند:

ای خدایا! اگر تا امروز من برای ازدیاد ثروت و وطنم نذک نفت فروشی را به تن مالیده بودم پس از این برای کدام بیگانه ای این کار را بکنم...؟



آی نفتی ... آی نفت

...

هر روز صبح ساکنین آن کوجه ویرانه عادت داشتند که با صدای نفت فروش پیر مرد و محبوب خویش از خواب برخیزند و برای خرید حاجت روزانه شان به او مراجعه کنند...

نفت فروش زنده پوش و متعصب را همه دوست میداشتند، همینکه صدای او بگوش همسایه ها میرسید از خانه کوچک خود بیرون میآمدند، دور او را میگردانند، نقد و نسیه نفت میخریدند و بدون هیچگونه چانه زدنی از او خدا حافظی میکردند و میرفتند:

او سالها بود که نفت فروش بود حرفه خود را رها نمیکرد، نفت فروشی و دوست میداشت، کمتر به کارهای دیگر علاقه نشان میداد، همیشه همان پاتیل سیاه رنگ، همان قیف زنگ زده، همان کیله های کوچک را در دست میگرفت از صبح تا فروب نفت فروشی میکرد و شب با لباس کتیف و متمغن در بستر مدرس خود می افتاد و بدون

## نعش رضا شاه!

میگویند خروج جسد رضا شاه از ژهانسبورگ مستلزم اجازه روسی از محافل سیاسی است که او را به آنجا تبعید کرده اند

میگویند هنگام آوردن جسد او به ایران ملت عکس العمل شدیدی از خود نشان خواهد داد.

میگویند محل بنگاه سپردن او در گنبد و بارگامی است که چندی قبل بنا بر فرمان او در کاخ مخصوصش ساخته شد...

با اینهمه معلوم نیست عاقبت نعش و شاه چه خواهد شد؟

## گنجامیر و نند؟

از ما میبرسند :

این خیانتکارانی که خون ملت را در شیشه کردند ، این مادی پرستانسی که همه چیز خود را فدای پول و ثروت نمودند ، بگنجامیر و نند بکه پناه میبرند؟ بکدام گوشه متواری میشوند! ما میگوییم :

تا این ملت و از گون بغت برای گرفتن حق و عدالت قیام نکند ، تا جنگال قوی قانون تنها گلوئی بیچارگان را بچسبد و گردن کلفت های دیکتاتور را تیره نماید این آقایان میروند خوبم میروند ، میبرسید بکجا ؟؟ به آمریکا ...

## حکومت کارگری

ای رنجبر بدن برهنه ای کارگر شکم گرسنه تو با همه ارزشی که داری دانی که چرا همیشه خواری زحمت ز تو، نعمت از تو نبود زیرا که حکومت از تو نبود تو منتظر کمک ز غیری هرگز نرسد زغیر، خیری (لطف) دیگران کشته تست دست تو رها کننده تست و این دست به ارزیاد گردد وابسته به اتحاد گردد هر وقت حکومت از شما شد درد تو یقین بدان دو اشد تا آنکه حکومت است زاعیان تو فاتحه بهر خویش برخوان «لا هوتی»

## یک ایرانی بیگانه

بدست سربازان هندی بقتل رسید!

باز هم هندی های سیاه پوست یک ایرانی وظیفه شناس دیگری را بضر بپنجاه تیر از پای در آوردند!

این نخستین قتلی نیست که بدست سربازان بیرحم هندی صورت میگیرد، بلکه تا کنون نظایر این قتل فجیع بکرات دیده شده و هندی ها مانند اینکه ایران را مستعمره و مردم ایران را بنده و زرخزید خود می شمارند بهر کس میرسند او را گلوله باران میکنند!

آیا جز اینکه بگوئیم این اعمال وحشیانه و خلاف انسانیت نتیجه تربیت غلط و مهمل آنهاست ' چیز دیگری هم هست؟! وزارت خارجه ما هنوز نتوانسته است عکس العمل شدیدی در این مورد از خود بروز دهد، از این رجال «۱» ترسو و جنون هیچگونه انتظاری نمیتوان داشت، تا مقامات انگلیسی چه کنند!؟

## شاه بدانند

ملت ایران نام پدر او را از صغیره خاطر محو کرده اند و امروز شاه جوان را یک پادشاه قانون شناس، مشروطه طلب، آزادیخواه محسوب میدارد متعلقین و چابلوسانی که گرد او را فرا گرفته است و میخواهند دیوار آهنینی بین او و ملت حائل نمایند خیانتکارند آنها نه تنها بیچاره فقیر و مسکین ایران بلکه بغداد و به خانواده سلطنت خیانت می کنند

باید هر چه زودتر دست این عمال و ایادی دیکتاتوری از امور سلطنتی ایران کوتاه شود و کسی جانشین آنها گردد که از دردهای مهلك مردم مطلع باشد ای شاه جوان! چشم امید ملت بر روز انتقام دوخته است

## دبستان شهرنو

شهرنو و مخصوصاً خیابانی که مسکن و محل اجتماع زنان مرجانی و نانجیب و کانون سفلیس و سوزاک است! یک ساختنات بزرگ و آبرومند یک عبارت گل و گشاد با اسم دبستان نو بنیاد در اول همین خیابانی که منزل فحشاء است بنا شده و شاید ابتدای سال تحصیلی آینده هم مراسم گشایش

شاهش هزار ماشاالله فرهنگ ما کاملاً درخشان شده و دقیقه بدقیقه سیر تکامل خود را بطور طبیعی (۱) طی میکند.

در همه جا، در تمام نقاط، در ده کوره ها در قصبات بطور کلی فرهنگ ما تعمیم یافته و هیچ نقطه ای نفس فرهنگی ندارد بجز ناحیه (۱۰) تهران یعنی

آن رسماً (۱) بمل آید! آیا در چنین محیطی در مرکز تجارب و جنایات، چگونه اطفالی بدرسه خواهند رفت و وقتی از اینجا بیرون آمدند در چه رشته ای تخصص دارند!! خودتان فکر کنید و بخندید!!

ناصر نظمی

# ای شاه...

## پدر دیکتاتور مرد، تو فرزند دیکتاتور باش



### معها

یکی ازد کترهای کوتوله آبلهرو که با هزار الم شنگه خودش را از انزلی نوی دارالکرسی زور چیان کرده برای اینکه خودش را وجیه الله قلم داد کند تازگی بشت تریبان (!) داد سخن داده و فرموده است که من حقوق نمایندگی خودم را که از شیر مادر حلال تراست وقف حوزه انتهای خود کرده ام

آیا شما میتوانی منظور او را از این اقدام مفید (!) بیان کنید؟

برای راهنمایی حل کنندگان یادآوری میشود که این طیب ناآلا با زدوبندها و گاو بندی هائی که دارد به روزی دوست تومان هم قانع نیست تازه هر بچهای را که برای معالجه نزد او ببرند ویزیت از صد ریال کمتر نمیکرد. وقاحت و بردوئی شخص شخص ایشان را هم فراموش نکنید!

### ای شاه!

با مرک پدر تو، پدری که بیست سال منمادی بانهایت قدرت، با نهایت اقتدار، بانهایت استبداد، بر اریکه سلطنت ایران تکیه زده بود، پدری که هرگز در عالم خواب هم رؤیای آخرین سر نوشت خود را در شهر دور افتاده می مانند ژوهانسبورگ نمیدید، پدری که سالهای بی دربی آلت اجرایی مقاصد شوم و پلید عده معدودی از غارتگران، از خیانتکاران، از وطن فروشان بود، پدری که جز ستم و تعدی چیزی به مردم فلق زده و دردم

### میر غضبهای اجتماعی!

خانم فراسکینا در کوه برلین و برادران باهر در چهار راه شیخ هادی میر غضب های اجتماعی هستند و معلوم نیست چه از جان مردم میخواهند؛ چرا با از بین بردن زنهای جوان و هزارهائوس زکیه در کمال آزادی سوار خر خود میباشند!

چرا وزارت بهداری از اعمال زشت این جانیان و خائنین عالم بشریت جلوگیری نمی کند؟

خانم فراسکینا و برادران باهر که بدون اجازه هیئت مشاور طبیبی مبادرت باین گونه اعمال زشت و سقط جنین مینمایند

چرا تحت مراقبت شدید بازرسان قرار نگرفته و بداد گاه جنائی تحویل نمی شوند؟!

مامتظر اقدامات فوری و جدی وزارت بهداری هستیم

### دیدهای ایران روا نداشت، پدری که فرشته آزادی را متواری کرد و هیولای استبداد را در برابر دیدگان مضطرب و هراسان بیچارگان آورد!

کتاب ایران، کتاب تاریخ ایران تاریخ قطور و سراسر حادثه ایران ورق خورد، با دستهای بیگانگان ورق خورد، وصفی تازه می برای تو، برای خدمات تو، برای رفتار و اعمال تو، برای میزان عدل و انصاف تو، کشوده شد

صفحه این کتاب با قلم ساحرانه و مو شکاف مورخینی نوشته میشود که دیدگان تیزبین آنها خوب می بیند، مفر بزرگ و متفکر آنها خوب می اندیشد گوش حساس و شنوای آنها خوب می شنود، و از مجموع این دیدن، این شنیدن این اندیشیدن، فرزندان آینده ایران در باره می تو، در باره می رفتار تو، و پندار تو قضاوت خواهند کرد.

### ای شاه....

بدان که يك مشت در باربان متعلق و این الوقت دیوار آهنینی بین تو و ملت کشیده اند، بدان که این دیوار

### آیا حقیقت دارد؟

که آقای شیدائی هزار کوبن جدید و دوهزار تومان پول نقد بعنوان رشوه از آقای صبا خواسته است که او را مامور بپخش تجریش نماید!

که تعداد بیست و یک هزار تنه سولامی توسط رئیس کل کارپردازی پخش به حبیب الله فرد نیگار تعمیر کننده ساختمان فروشگاه بفروش رفته است؟

در کشور عجایب همه چیز حقیقت دارد؛ خدا بده برگشت

## رؤیای انقلاب!...

### شبى در تهران مخوف...

مردیکه از گرسنگی جان میداد...

### از پورشالچی

شب را می شکست، برقیافه موهش او می افزود!

اوضاع درهم و برهم آنجا موی زولیده او، قیافه سیاه و بدن خونینش نشان میداد که با کابوس وحشتناکی دست بگیر بیان بوده است!

اشخاصیکه از کنار آن کلبه شراب می گذشتند کمترین توجهی بحال آن بدبخت شوریده حال نداشتند؛ اندک نظری بآن ویرانه نمی افکندند؛ گوئی گوش آنها از شنیدن ناله آن بدبخت گرو چشمهایشان برای دیدن آن منظره مخوف کور بود. از بهلوی کلبه رد شد، چند قدمی هم گذشتم، ولی یکبار باها هم بست شد، صدای ناله ضعیفی مرا می خواند، استغاثه میکردم؛ امداد می طلبید، خدا بقیه در صفحه ۶

هنگامی رسیدم که او نیمه جان در کنج ویرانه می افتاده بود، ناله می کرد بهم می پیچید، اشک در چشمانش حلقه زده بود، از صورت برافروخته اش آتش می ریخت...

در یک گوشه آن خرابه شمعی کور کور میکرد، سوز سردی میوزید، باد سختی که جریان داشت شعله شمع را بس ویش میبرد، در گباری سخت میآمد صدای شرشر باران و زعد و برق طنین بخصوصی در گوش ایجاد میکرد.

بدنش مرتعش و صورتش وحشتناک بود صدای بهم خوردن دندانهایش سکوت

### ای دختر شوق!

ای دختر شوق داد از دست تو داد! کس چون تو اسیر غفلت و جهل مباد عیب است؛ تو بی دانش و مردم دانا حیقت؛ تو در چادر و دنیا آزادا

بیچا بیچ و ضعیف نمیکندارد مثنویات ملت بکوش تو برسد، بدان که يك عده نوحه گر و مرتبه خوان، مداح و مجامله دوست، پرورش افکار نویزی (!) برای اغفال تو، وجود آورده اند؛ بدان که عامیان بی مایه می قلم بدست گرفته و بالفاظ بوج و خالی از اهمیت ترا... ترا ای شاه جوان، قرب میدهند، بر روی کار های نیک و بی غرضانه ات برده ای از تملق و مداهنه و اغراق می کشند، و مردم آواره و مستمند را روز بروز نا امید تر و معزول تر مینمایند؛

ای شاه، به آنها بگو که رفتار بدت را سرمشق قرار نخواهی داد؛ به آنها بگو که از زبانهای چرب و نرم اطرافیات فریب نخواهی خورد، به آنها بگو که هرگز مات ماتم زده خویش را تنها نخواهی گذارد، به آنها بگو که پادشاهی مشروطه خواه و جوان هستی و هنوز فرصت بسیاری برای خدمت به وطنت و نه ایرانت، این ضعیف و پایمال زنده ات داری بگو ای شاه، بگو!

# آقای سرهنك سكار مستشار دارائی آمانگاه ارتش



... در شماره گذشته نسیم شمال نوشتم که بعضی اسناد قابل صرفه (۱) در اداره ای که تحت ریاست جناب سرهنك درخشان است مفقود میشود و قرار گذاشتیم تفصیل را در همین شماره شرح دهیم

سرهنك درخشان علاوه بر اینکه پامراجمین بشوئوت رفتار میکند اصولاً حوصله رسیدگی بامور اداره خود را ندارد.

حواله تلگرافی که از دارائی آمادگاه لشکر زاهدان صادر شده و دایره دارائی آمادگاه کل ارتش رجوع گردیده میگوید مفقود شده

آیادر وزارت جنگ و مخصوصاً در اداره ای که شما مستشار آن هستید این کار سابقه دارد یا خیر؟

شما جلوی عمارت اداره خودتان اعلانی نصب کرده اید که هر که شکایت دارد یا سرهنك درخشان بگوید یا بشود شما اطلاع دهد.

در فارسی مثلی است که (هرچه بکنند نمکش میزند) ولی فعلاً خود نمکش هم کنیده است.

بهر حال اگر توضیحات بیشتری

با شماره حواله با شماره تلگراف و شماره ادیکاتور دفتر دارائی آمادگاه ارتش و تاریخ هریک و اسم طلبکار و اسم کسانیکه بیپوده مراجعین را اذیت

میکند لازم داشته باشند با شرح مفصل تری هم ممکن است چاپ کنیم هم شفاهاً یا حضوراً بشوئوتان بگوئیم.

هر کدام میل شماست ما حاضریم

## انقلاب ایران!

من عاشق و عشق من ایمن منست

چاقانۀ من خوبتر از جان منست

اصلاً این جان برای جانان منست

معموق من انقلاب ایران منست

بقیه از صفحه ۵

# رؤیای انقلاب

بیمبر را شفیع می آورد! دیگر قدرت راه رفتن نداشتیم؛ بزحمت نفس می کشیدیم صدای ضربان قلبم بغوی شنیده میشد در آتش درونی خود میسوختم؛ قیافه ام گرفته بود سرم کج می خورد یک قوه نامرئی مرا بطرف آن ویرانه محقر کشانده...

\*\*\*

پیش رفتیم! آهسته آهسته وارد شدم، افکار کوناگونی در سرم دور میزد پیش تر رفتم؛ تا پهلوی آن مریش آن مردیکه از گرسنگی جان میداد،

آن بدبختیکه آخرین دقایق عمر را می گذرانده، رسیدم نگاهی بسراباش افکندم؛ میخواستم که رفته و برایش قوتی تهیه کنم؛ ولی پیش از رفتن از من تقاضا کرد؛ بصحبتش گوش کنم؛ ناله هایش را بشنوم؛ استغاثه هایش را بگوش اولیای امور برسانم؛

دمن یک کار گردید بخت یک رنجبر از همه جا وامانده بودم که دست فلک مرا بدین روز کشانده؛ من از کار کردن از زحمت کشیدن باك نداشتیم؛ اتکایم بیازوی توانا یم بود و جز خدا پشتیبانی برای خود قائل نبودم؛ مردیکه من در از اعز حتم می گرفتم؛ بولها میکهد در عوض یکروز رنج کشیدن می دادند؛ آنقدر نبود که بتوانم برای پیری خود اندوخته ای ذخیره کنم؛ تا اینکه یکروز روزی

## خواندن نسیم شمال

باعث اخراج از کارخانه میشود

وزارت پیشه و هنر چه

جوابی میتواند بدهد

حییبالله صدرالدین کمک کار

شناس «۱» کارخانه نخریسی آقای سید

مرتضی مصطفوی کمک استاد آمار را که در

سرقست خود مشغول کار بوده؛ بهعاشق و

کنک گرفته و عاقبت هم او را باوسائل

شائمانه از کارخانه اخراج کرده است

که چرا روزنامه نسیم شمال در حیب

شاست!

مانند اینم وزارت پیشه و هنر این

چاقو کش های غارتگر از کجا پیدا کرده

و به سرکارهای مهم و حساس گذارده

است!

چرا باید حق یک نفر کارگر بیچاره

را اینگونه با ایمال نمایند و او را با چاند

سرعائله از کار بیگار سازند!

آیا این است معنی آزادی و مساوات!

این تف بر این دستگاہ بلید!

که؛ کاخ عظیمی می ساختم از بالای عمارت سرنگون شده و دست و پایم هر دو شکست مرا اجباراً از کار کردن بازداشت؛ بهر کجا رفتم ناامید شدم بهر که استغاثه کردم ردم کرد؛ از هر که امداد میطلبیدم بریاسم افزود؛ به پیش صاحب کاخ رفتم اجرت مرا مطالبه کردم؛ پولی را که بقیمت جانم تمام شده بود خواستم با کمال برومی از دادن بین امتناع کرد؛ تا اینکه از کثرت فقر در این گنج ویرانه نزدیک است از گرسنگی بپیرم

من میبیرم؛ ولی آتش فروزانیکه در نهاد من وامثال چون منی شعله می کشد؛ آه سوزانیکه با یکدنیا ناکامی از دل خونیت امثال من کارگران؛ رنجبران؛ زحمتکشان بیرون می آید؛ قطرات اشکیکه بروی گونه های زار عین و برادران نوعی من می ریزد؛ ایران را خواهد سوزاند؛ آن کاخهای آسمان خراش را که بروی پایه ظلم و جور استوار شده است نابود خواهد کرد؛ آن پارکهای عظیم را از گون نموده و کاخ نشینان از همه جا بی خبر را چون من خاک نشین می کنند...

من میبیرم؛ ولی رویای شیرینی اینک می بینم پس از یک انقلاب؛ یک انقلابیکه در خلال آن؛ بی رحمان؛ آن سرمایه دارانیکه از دادن یکد هزارم

تروشان بک موجود بدبخت دریغ می کنند؛ آن اشراف دون همت را قتل و عام خواهند کرد؛ یک انقلاب مقدسیکه بعد از آن ایران نوینی روی؛ خونابه های عناصر فاسد روی ویرانه کاخهای

از دست رنجبران نباشد ساخته خواهد شد؛ آنکاه آن ایران دیگر بهشت جنایتکاران نخواهد بود؛ دیگر

یکی چون من در این ویرانه از گرسنگی نمیبیرد و در حالیکه دیگری از خرج کردن تروت بی کرائش عاجز است

من میبیرم! ولی تو بکسانیکه چون من وامانده اند؛ به توده ایکه دیگر قادر بادامه دادن زندگی نیستند و

هوای ایران منقلب و احتمال طوفان سختی می رود؛ اگر این در هماندگی و بیچارگی این بلا تکلیفی ادامه پیدا کند؛ هر چه

زودتر بزادگی امثال من توده زحمت کش خاتمه خواهد داد آری هوای طوفانی است؛ باید

طوفان شود؛ هر چه آرامتر

خطر نا کمتر!

## سپیگارا!

این طرز جیره بندی مدل جدید سپیگار هم توانست مردم را راضی نگاه دارد زیرا از تصدق سر جناب آقای شیخ سپیگاری به یک نفر یک دانه سپیگار و به هزاران نفر دزد پاچه ورمالیده روزانه بیش از سه هزار سپیگار میرسد و در بازار آزاد آب می کنند!

برای اینکه هوای منقلب و طوفانی صاف شود و نور ماه با آزادی بتواند بتابد و بتوان درس نور آن بشا هراه مقصود رسید باید لکه های ابر سیاه برطرف شوند و جز یک طوفان؛ یک انقلاب مقدس؛ یک جشن خون؛ یک انقلابیکه در جو بهای خیابان بجای این آبهای کثیف خونهای فاسد جاری گردد هیچ چیز قادر باصلاح ایران نخواهد بود

من میبیرم بگوئید برای ایجاد یک ایران نوین؛ برای تامین آتیه فرزندان دربدرشان از اقدام باین عمل خودداری نکنند!

من میبیرم! صدایش ضعیف شد؛ دیگر ناله نکرد؛ دیگر تکان نخورد صدایی از او شنیده نشد بدنش سرد و آخرین دقایق عمر خود را گذرانده بود؛ قیافه درهم سیاهش با تر شد و خون دیگر در رگهایش جریان نداشت او منجمد در گوشه ای از ویرانه افتاد در حالیکه من عرق سردی پیشانیم را گرفته بود و یک انقلاب روحی توام با ترسی مرا می لرزاند

نور سردی وزید شمع کوچک را خاموش کرد؛ همچنانکه مرک طومار زندگی او را درهم بیچانده بود

تقدیر هم گوئی بانیستی او موافقت داشت؛ من در عرسوزی بآن سردی ویرانه ای باین خرابی؛ وحالتی بآن آشفتنگی؛ بادی بآن سختی ندیده بودم!

او هر و ولی اینک حس میکند که حرفهایش صحت دارد و برای صاف شدن هوای منقلب ایران طوفان سپهناکی لازم و بلکه ضروری است

ای زحمتکشان؛ ای رنجبران ای کسانیکه آفتابی و بزرگی دیگران موهون زحمت شاست! انترسید باك نداشته باشید؛ پنجه های قوی شما

بهترین وسیله انتقام است؛ انتقام از بد کاران شیرین ورنك لامل قام خون دیدنی است؛ بکشید بسوزانید؛ کاخ زندگانی

بدسگاران را و از گون کنید تا گباهای هرزه مزرعه ایران واریشه کن نکنید گیاهان دیگر رشد نخواهند کرد برای بزرگی ایران انقلاب خون لازم است

هر چه دیرتر آرامتر و خطرناکتر!

### آخرین علاج

بمقیده شما آخرین علاج برای اصلاح وضعیت شهرداری چیست؟ چه باید کرد که شهرداری به نام واقعی بایدار بماند؟ شهرداری با این وضع اصلاح شدنی نیست، همه از جریان امور ناراضی هستند، این نقشه ها نمیتواند اوضاع را ترمیم کند، بعضی عقیده دارند که يك نفر از افسران ارتش را که در قلدری تالی خدایارخان و در معلومات تالی سرلشکر رزم آراء باشد در رأس شهرداری بگمارند والا اشخاص غیر نظامی با این دمکراسی وطنی فعلی از عهده کسبه از خدای خیر و میراب های دزد و بازرسان شریک دزد و در فریق قاتله بر نخواهند آمد!

### از دزفول

### باز هم درد سیگار

حضرت آقای سید ضیاءالدین طباطبائی رونوشت آرزو رونوشت نسیم شمال رونوشت دماوند وضعیت قماش و سیگار فوق العاده وقت آواراست انتظار و اعزاز بازرس سری داریم نماینده جرایم غفوری

\*\*\*

نسیم شمال: آی دزفولها، شما خیال می کنید وضعیت توزیع سیگار تهران بهتر از دزفول است؟ ای بابا، عجب اشتباه بزرگی میکنید هیتقدر بداند بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست!

### سپاس

از دکتر دانشمند و لایق آقای عطاءالله طیب زاده رئیس بخش یک بیمارستان سیصد تختخواهی که در ممالجه و بهبودی خواهر زاده کوچک عزیزم کامییز هاشمی منتهای جدیت و فداکاری رامیتول فرموده اند بدین وسیله سپاسگزاری مینمایم و امیدوارم وجود این گونه عناصر صالح و خدمتگزار برای خدمت بجمعه پیوسته مستدام و بایدار باشند.

ناصر نظمی

### فرهنگ رشت

انتخاب آقای مشکوتی بر ریاست فرهنگ رشت، فرهنگیان آزادبخواه این سامان را تاحدی بآتیه امیدوار ساخته. ما ضمن عرض تشکر از زمامداران فرهنگ این حسن انتخاب و انتخاب را بموم کارمندان فرهنگ گلان تبریک گفته امیدواریم زالوهای ناهمواری که بر بیکر نحیف معارف رشت چسبیده اند و گروهی راقربانی هوای نفس و حس جاه طلبی خود ساخته اند محو و نابود گردند

### کولاک

\*\*\*

نسیم شمال: ما از اینکه آقای مشکوتی خدمتگزار قدیمی معارف بر ریاست فرهنگ رشت منصوب شده اند خوشوقت و مسرور هستیم که دست امثال آقای ده بونو رئیس کارگزینی را که در رشوه گیری معروف هستند و تاکنون کارمندی برای فرهنگ رشت انجام نداده اند از کار کوتاه نمایند

### سیلو جان!

باز آرد سیلوی کذایی بین ناواهای آزاد پزی تقسیم و بهای نان صدی پنجاه ترقی نموده است!

\*\*\*

### ای سیلو جان!

میدانستیم که تو بیوفانیستی، ما میدانستیم که دست از سر ملت شیعہ بر نخواهی داشت، چه خوب شد که آمدی، چه خوب شد دو باره ما را اسهال و دل درد مبتلا کردی باز آ، باز آ، باز آ، تپه هستی باز آ!

### سهاجت شاعر

شاعری مدح منم می را گفت خواند بهر ش نداد اوصله اش کرد قدحش ز به مدح و ثنا نشد آن قدح باعت گله اش بر در بارگاه وی بنشست تنگ گردیده بود حوصله اش رندکی گفت انتظارت چیست دست بردار از مجادله اش گفت خواهم مصیبتش گویم چون رود از میانه سلسله اش این سخن را شنید چون منم دید در عزم خویش بکندله اش خواستش لطف و مهربانی کرد گفت دادند زادو راحله اش یار نادیده حیف شد طنرل بی سبب خورد داغ باطله اش

### تاریخچه پهلوانان نامی

### ایران

برای اینکه نام وزحمات پهلوانان باستانی ما فراموش نگردد آقای مهدی نیکفرو کارمند تربیت بدنی تاریخچه نامی پهلوانان ایرانی را با خدماتیکه به عالم ورزش نموده اند و کشتی هائیکه با اشخاص مشغله در دربار پادشاهان سابق انجام داده اند تهیه نموده و بزودی در شماره های مجله نیرو و راستی بتدریج درج خواهد شد ما بموم جوانان ورزشکار قرائت این تاریخچه سودمند را توصیه مینماییم

### اصل هفتاد و نه

### متمم قانون اساسی

در مواد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.

### رجال بزرگ ایران

### کی چکاره است؟! آقای سنبلی شائیان

مشاغل مهم: ریاست اداره پر هو و جنجال شهرتاری، رئیس کل کتیرا، کار کردن بنفع جیب خود! خدمات مهم: شمر صحرائ تهران شدن و بمردم آب نرساندن! خبط بزرگ: نرفتن زیر ماشین متفقین - کشته نشدن بدست سربازان هندی! حوادث مهم: وعده سر خرمن دادن بمردم و بهیچکدام از آنها عمل نکردن - چسبیدن کتیرا بر دامن کبریائی < ۱ > محسفات برجسته: داشتن يك سبیل بفرم چارلی چاپلین گذاشتن يك عینک بنس فیلسوفانه بتصور اینکه عینک سواد میآورد! مهابت برجسته: نازک نارنجی - زود ونج - اشک در آستین، علاقتند به لیره! علاقه مندانه باو: جوچه های کوچک شهرتاری و تمام آنهایکه از تصدق سر ریاست چند ماهه او بنوائی رسیده اند مخالفین او: دور از جون شما، جز تمام روزنامه نگاران دیگر هیچکس! عشق و علاقه: به لاسیدن، به ورزدن، به پشت میز ریاست نشستن، به شراب خوردن و بروی مبارک نیارودن! مرام و مسلک: گمان میکنید وجود داشته باشد ۱۲ عقیده او در باره خودش: اصولا مرا خدا عوضی خلق کرده! عقیده مردم در باره او: اگر بجای آجر قرائی اورا لای جز دیوار میگذاشتند بهتر بود! پدر در چکار میخورد: پدرد ریاست کل اداره محترم و مبارک دیوانگان بی شمار کشور های متحده و محروسه ایران! حیوان شناس

### چاپخانه سپهر

# شمال شیر

صاحب امتیاز مدیر و سردبیر  
حریر چیان ساعی



## نه بابا

۱- می گویند آقای ساعد خیال دارند تشریف ببرند ؟

ترا خدا . نه بابا .

۵- می گویند جنازه شاه سابق

متفن شده است ؟

بیداست . نه بابا .

۳- می گویند فرماندار نظامی

عوض شد دیگر روزنامه ها توقیف نمیشوند ؟

چون من ؟ نه بابا !

۹- می گویند شهردار عوض شد آب فراوان میشود ؟

بگو والله . نه بابا .

۱۷- می گویند احزاب هم هیچ

کدام نتیجه نگرفتند

دکی . نه بابا .

۳۰- می گویند یکی از اعضای

آگاهی مثل عهد بربریت با ادای جمله قربان خاطر مبارک آسوده باشد با مردم رفتار می نماید ؟

خیال نمی کنم . نه بابا .

۱- می گویند از بوی تعفن مواد کودی ذخیره شده در میدان سنگلج کسی نمی تواند از خیابان جلیل آباد بگذرد ؟

آخربا با جنک است . نه بابا .

۷۵- میگویند حساب نویسنده این مقاله قدری خراب است و اعداد را نمی تواند مرتب بنویسد .

هیچی نداره . بابا . خیال دارد وزیر بشود

«سیما»

## شماره ۴۰ ریال

جای اداره  
شماره تلفن  
۶۶۷۶  
بهای اشترک  
سالانه  
۲۵۰  
هفتاد

## از : نیکو همت

# بیاد ایران

جهان تا بود ؛ زنده ایران ما  
ز تدبیر بیران ایران زمین  
ز کردار نیک جوانان راد  
ز گفتار نغز سرایندگان  
جهان ادب یکسر آباد بساد  
الای جوان چند در خواب ناز  
ز جا غیز و ایران ز ماتم رهان  
ترا مام اینک به بستر بود  
تو کوئی که زهرش بسافر شده  
بیا تا ز بهر وطن نغویم  
بیا تا به نیرو تن و جان کنیم  
بخاک اندر امروز ایران ماست  
بتن باید امروز جوشن کنیم  
سر اهرمن را بیست آوریم  
بکوییم دست و سر اهرمن  
قدائی ایران سر و جان ما  
همایون و پاننده ات نام باد  
زمین و زمان همه رام باد

## سگهای ولگرد



## آیا میدانید؟

که اغلب مأمورین آگاهی شربک  
دزد و فیق قائله هستند؟  
که چند شاه سابق هر طوری شده  
به ایران حمل خواهد شد،  
که اغلب افسران شهربانی در  
کارهاستی و اهمال می کنند؟ و چرایم  
قانون را در محیط صمیمانه ای « ۱ »  
حل مینمایند؟  
که در بسیاری از نقاط ایرات  
مردم آماده يك انقلاب خونین هستند؟  
که دورنمای آینده ایران خونین  
بنظر میرسد؟

با سگهایم گلاویز بشویم و ارکستر  
طبیعی گوش کنیم؟  
بهر صورت ، این مهلما و اینهم  
خودمان و اینهم وصف حالمان و اینهم  
سگها و این هم بهداری . . . مبارک است  
آدرس- خیابان شهرون-

اگر خاطر مبارکتان باشد  
چندی پیش وزارت بهداری - برای  
سگهای بیچاره اولتیماتوم داد و بهانه  
آورد که مرض مسری بین آقایان  
سگها شایع شده و مبتلا بهزار درد بی  
درمان شده اند و بنا بر این اگر از این  
بیمه بشرات و ولگری بردارند از  
از طرف وزارت بهداری اعدام (۱)  
خواهند شد

خوب بابا . ناسلامتی تو که این  
اولتیماتوم را میدهی چرا يك شب  
گنورت از در خون ما نمی افتد که به بنی  
سگها برای آن اعلامیه چه مسخره بازی  
راه انداخته و تابوق سک جشن میگیرند  
و بز و بکوب دارند!

اگر اینها هم مسؤل مقررات هستند  
که زودتر کلکش را بکن .  
جان شما باندازه دو بست سیصد  
تاسک تراشیده و نهراشیده هر شب تا  
صبح يك دقیقه نمیگذارند خواب راحت  
بچشم ما برود همچی واق و دوق و تار  
و قور راه می اندازند که انگار يك  
ارکستر سفولی چهارصد نفری تشکیل  
داده اند .

نیدانم با این کثافت و با این  
مستشار و بالاینه ناامنی که هزارم بازم  
مجازات ما کم است که شب تا صبح

## مسئله!

بانک ملی ایران فعلا تنها موسسه  
ایست که تا امروز هنوز کسی بآن  
ناخنک نرفته و اوهم کارهایش را مرتب  
انجام میدهد و نظم و ترتیب آن مود  
تصدیق عموم است

ممین کنید هر گاه این موسسه  
مورد خدمت مستشار واقع شود و کسی  
بخواهد بآن انگولک کند اولایش از  
دوماه بچه صورتی درمیآید و ثانیاعلاوه  
مردم نسبت ببانک ملی سلب میشود یا  
بیشتر میشود ؟

ثانیوضع داخلی بانک مثل فروشگاه  
و اداره جیره بندی و سایر این قبیل  
مؤسسات خواهد شد یا نه ؟

## دلایل خود را بیان کنید

## آهای مردم



مرا که می بینید باین روز افتادام ؟  
مرا که می بینید دست و پایم شکست  
است مرا که می بینید يك جای سالم در  
بدنم وجود ندارم ، در چاله آب انبار  
آقای نیک بور معروف الوکاله معروف  
و کاندید ریاست اطاق بزرگانی  
افتاده ام .

آقای نیک بور با پول و رشوه  
این آب انبار کذائی را ساخت و عده  
زیادی از مردم را مانند من هر شب  
بادست و پای شکسته روانه منزل میکنند . . .  
ای تف باین انسانیت!

## ننگ

آنانکه دم از مقام و اورنگ زنند  
با هر رنگی بخلق نیرنگ زنند  
هر جای که يك نام نیکو می دیدند  
بر او بفرض لکه می از ننگ زنند

خیابان آمل - دم خرابه هاب  
مرکز کمیته سگهای ولگرد  
ار ساعت ۱۰ تا صبح!